



● درامد

حجت الاسلام و المسلمین علی اسلامی از جمله شاگردان ایرانی شهید صدر است که پس از بازگشت از نجف، بیشترین نامه‌ها را از وی دریافت داشته است. او که فرزند مرحوم حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ عباسعلی اسلامی، مؤسس جامعه تعلیمات اسلامی است، به دلیل پرورداری از امکان فعالیت گسترده فرهنگی و اجتماعی، از سوی آن شهید گرانمایه وکالت یافت کلیه آثار او را به فارسی و زبانهای زنده دنیا ترجمه و منتشر کند. اسلامی استقبال جامعه فرهنگی ایران از آثار شهید صدر را مطلوب ارزیابی می‌کند و آن را معلول گره گشایی این آثار از مشکلات فکری نسل جوان می‌داند. با او در یکی از آغازین روزهای اردیبهشت ماه در محل بنیاد بعثت به گفت و گو نشستیم که حاصل آن در پی می‌آید.

«شهید صدر و دغدغه نشر معارف دین» در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام و المسلمین شیخ علی اسلامی

## او در پس آثارش، تقویت فرهنگ دینی جامعه را جستجو می‌کرد...

قبلی را دیده و بر آن مبانی، حرفهایی را می‌زند؛ یا نقد و یا تأیید می‌کند. مثلاً مرحوم نائینی یا دیگر بزرگانی که در حوزه نجف بودند، طبعاً گذشته را طی کرده بودند و با حرف و مطلب و بحث جدیدی، وارد جرگه عرضه فقه و اصول شدند. بعضی از مراجع هستند که این گزیده را می‌گیرند و بعد نقد و نظر خود را اثبات می‌کنند. از نظر من درس ایشان اینگونه بود. به علاوه، ایشان نوع بسیار حادی داشت، مثلاً فرض کنید که اگر در محضر ایشان از یک حدیث یا مطلبی صحبت می‌شد، همه فروشی را که بر این مطلب بار می‌شد، می‌آوردند و جالب این بود که تمام اینها دفعتاً به ذهنشان می‌رسید. اگر حدیثی را از عالمی بپرسید، ممکن است معنایی بدهد، ولی فروض متعددی را اکثراً به ذهنشان نمی‌رسد، ولی ایشان فکر بسیار جوانی داشت.

**داوریهای که در حوزه نجف درباره ایشان بیان می‌شدند، چند گونه بودند؟**

نمی‌شود این مطلب را به این سادگی تبیین کرد. می‌دانید که حوزه‌های علمیه با مسئله تخریب و حزب زیاد آشنا نبود و حزبیت در ذهن حوزویان، تقریباً معنای منفی داشت. آنها یا قدیمی بودند یا روحیه شان با شرایط جدید سازگار نبود و آن را درک نمی‌کردند. شهید صدر با همکاری علامه عسکری حزب الدعوة را تأسیس کردند. طبعاً جنبه فکری و نظری این حزب با اینها بوده و جنبه‌های عملی را دیگران انجام دادند. یادم هست که فعالیت این حزب در ابتدای امر، کارهای فرهنگی و تبلیغی بود و فعالیت‌های سیاسی نداشتند. مثلاً دانشجویان را جمع می‌کردند و کارهایی را انجام می‌دادند. بعضیها ایشان را به این اعتبار تقدیم کردند. بعضیها هم ایشان را در این جایگاه و سطح نمی‌دیدند و با ایشان انس نداشتند.

شما وقتی رسیدید که ایشان درس خارج می‌گفتند؟ بله، درس خارج می‌گفتند. چه ویژگیهایی در درس ایشان بود که با وجود اساتیدی که از نظر سن و سابقه، بر ایشان تقدم داشتند، باز هم عده‌ای با اشتیاق در درس شهید صدر شرکت می‌کردند؟ چه نکاتی آنها را جذب می‌کرد؟

بعضی از مراجع هنگامی که وارد درس خارج می‌شوند، اقوال مختلفی را نقل و نقد می‌کنند که ممل است. بهترین درس خارج این است که آخرین نظرات فحول عصر را ارائه کنند، چون کسی که در این زمینه بحث می‌کند، یعنی تمام مباحث

شما وقتی رسیدید که ایشان درس خارج می‌گفتند؟ بله، درس خارج می‌گفتند. چه ویژگیهایی در درس ایشان بود که با وجود اساتیدی که از نظر سن و سابقه، بر ایشان تقدم داشتند، باز هم عده‌ای با اشتیاق در درس شهید صدر شرکت می‌کردند؟ چه نکاتی آنها را جذب می‌کرد؟ بعضی از مراجع هنگامی که وارد درس خارج می‌شوند، اقوال مختلفی را نقل و نقد می‌کنند که ممل است. بهترین درس خارج این است که آخرین نظرات فحول عصر را ارائه کنند، چون کسی که در این زمینه بحث می‌کند، یعنی تمام مباحث



**مرحوم شهید صدر هنگامی که نوجوان بودند، در بغداد به مدارس علامه عسکری می‌رفتند. علامه عسکری در بغداد مدرسی داشتند. پدر من وقتی به عراق می‌روند، از مدارس علامه عسکری بازدید می‌کنند. آقای علامه می‌فرمودند که آقای سید محمد باقر، کوچک بود. آقای اسلامی از ایشان سئوالاتی پرسیدند و او سریع جواب داد و آقای اسلامی پرسیدند بود. آقای اسلامی از ایشان سئوالاتی پرسیدند و او سریع جواب داد و آقای اسلامی پرسیدند بود. آقای اسلامی از ایشان سئوالاتی پرسیدند و او سریع جواب داد و آقای اسلامی پرسیدند بود.**

چه زمینه‌هایی موجب آشنائی و ارتباط وسیع شما با شهید صدر شد؟

بند و وقتی که به نجف مشرف شدم، مورد لطف همه آقایان مراجع بودم، چون پدرم، مرحوم حجت الاسلام و المسلمین آقای شیخ عباسعلی اسلامی، از معارف بودند و از حیث مبارزه با شاه و مسائل مختلف اجتماعی و خدمات اجتماعی، به شکل وسیعی فعالیت می‌کردند. به خصوص مدارس اسلامی را اساساً ایشان بنیان گذاشتند. بعد از رفتن رضاشاه پهلوی، در منزلشان مدرسه شبانه‌اسلامی را تأسیس کردند، بنابراین همه مرا به عنوان پسر ارشد ایشان، می‌شناختند. پدرم وقتی به آقای خوئی گفتم که این پسر من است و معرفی می‌کردند، آقای خوئی گفتند: «مگر کسی برای پسر خود من باید سفارش بکند؟» یعنی مرا این طور تلقی کردند که پسر ایشان هستم. همه مراجع پدرم را می‌شناختند و به همان اعتبار هم برای من احترام قائل بودند. مرحوم شهید صدر هنگامی که نوجوان بودند، در بغداد به مدارس علامه عسکری می‌رفتند. علامه عسکری در بغداد مدرسی داشتند. پدر من وقتی به عراق می‌روند، از مدارس علامه عسکری بازدید می‌کنند. آقای علامه می‌فرمودند که آقای سید محمد باقر، کوچک بود. آقای اسلامی از ایشان سئوالاتی پرسیدند و او سریع جواب داد و آقای اسلامی پرسیدند بود. آقای اسلامی از ایشان سئوالاتی پرسیدند و او سریع جواب داد و آقای اسلامی پرسیدند بود. آقای اسلامی از ایشان سئوالاتی پرسیدند و او سریع جواب داد و آقای اسلامی پرسیدند بود.





ایشان در نوزده سالگی مجتهد شد و زمانی که کمونیستهای به عراق می‌آیند و معرکه‌ای برپا می‌کنند، ایشان «اقتصادنا» را در مجموع در ظرف هشت ماه مطالعه و تحقیق می‌کنند و می‌نویسند. به هر حال امر بدیع و عجیبی است که فردی بدون سابقه مطالعاتی، وارد عرصه‌ای بشود و در ظرف مدتی به این کوتاهی تحقیق و پژوهش کند و بهترین حرف را هم در آن زمینه بزند. این نوع را خیلی‌ها نمی‌توانند ببینند و یاد رک کنند. یا فرض کنید چند نفر با هم به درس آقای خونی می‌روند؛ بقیه هنوز دارند درس ایشان را ادامه می‌دهند، اما این شاگرد، درس ایشان را که تمام کرده هیچ، دارد شاگرد هم جذب می‌کند و درس خارج می‌دهد. این تعارضات معمولاً در محیطهای علمی رخ می‌دهند و نمی‌شود به آنها جهت و عمقی داد، برخی به شکل طبیعی رخ می‌دهند. برخی از خود می‌پرسند، «ای بابا! ما که تا دیروز با هم مباحثه می‌کردیم، حالا چطور شده که او دارد درس خارج می‌دهد؟» به خصوص این مسائل در محیطهایی مثل نجف که حوزه بنیه‌داری بود و افراد فحول بسیار قدری آنجا بودند و مدرسینی چون آقای حکیم بودند و آقای حاج شیخ حسین حلی بودند که از علمای بسیار برانده بودند که می‌گفتند خیلی‌ها درس ایشان را اصلاً درک نمی‌کنند، چون بسیار عمیق است. آقای زنجانی بودند و بسیاری از علمای دیگر و لذا وقتی جوانهایی مثل ایشان وارد گود می‌شوند، عکس‌العملهایی از سوی دیگران دیده می‌شود. مرحوم صدر سی و پنج سال بیشتر نداشتند که درس خارج را شروع کردند. الان هم در قم وقتی جوانها وارد این عرصه می‌شوند، از سوی بعضیها بازتابهایی هست. آقای خونی هم جوان بودند که وارد این عرصه شدند و خودشان هم این مسئله را داشتند.

با توجه به مراجع بزرگی که حضور داشتند، علت ورود مرحوم شهید صدر به عرصه مرجعیت چه بود؟ آیا این اقدام با نظریه مرجعیت رشید که از سوی ایشان مطرح شد، ارتباط داشت؟ ایشان مرد تحول بود. مثلاً در درس حوزه، ایشان معتقد بود که تمام این مواد درسی باید متحول شوند و لذا «معالم‌الجديد» و متون دیگر را نوشتند و با رساله «الفتاوی‌الواضحه» را به سبک خاصی نوشته و در مقدمه آن هم مسائلی را گفته‌اند. در موضوع مرجعیت، ایشان معتقد بودند که باید یک سازمان مرجعیت بنا نهاده شود و این که مرجعیتی یا بگیرد و پس از فوت، همه دستگاه او برچیده شود و همه تلاشهایی که کرده، ناتمام بماند و باز مرجع دیگری بیاید و همه آنها کارها را از سر بگیرد، ایشان سخت با این امر مخالف بودند و طرحی به نام

«بیت‌المرجعیه» را طراحی کرده بودند. اعتقاد داشتند که این نهاد هم مثل سایر نهادها، باید نهادی باشد که مشخصات و کار خود را داشته باشد، مثل نهاد رهبری ما. این نهاد، جایگاهی است برای مرجعیت و هر مرجعیتی باید بیاید و اینجا بنشیند و در چهارچوب سازمان منسجم و منضبطی که می‌خواهد با عالم تشیع تعامل داشته باشد، با عالم اسلام تعامل داشته باشد، با دیگران در جهت اهداف اسلامی ارتباط و همکاری داشته باشد. این مرجعیت باید سازمان داشته باشد، نه اینکه مرجعی بیاید و با سه چهار نفر افرادی که ممکن است صلاحیت اجرایی کار را هم نداشته باشند، کارش را شروع کند. لذا طرح بسیار سامان یافته و دقیقی بود و طبیعتاً جامعه، این افکار نورانی نمی‌پذیرد. در جامعه خودمان هم همین طور است. هنگامی که فکر و طرح نویی ارائه می‌شود، در ابتدا همه موضعگیری منفی می‌کنند و بعد به تدریج یکی یکی می‌آیند. خود این مدارس اسلامی که مرحوم پدر تأسیس کردند، در ابتدای امر، علمای بزرگ تهران، سخت با آن مخالفت کردند. دارالفنون هم هنگامی که به ایران آمد، علماً تحریم کردند و با این بزرگ‌ترین جفا به ایران، به اسلام و به نسل ما شد. وقتی که عالمی فتوا می‌دهد، چه کسی تبعیت می‌کند؟ کسی که مقلد و مقید و مؤمن است. چه کسی تبعیت نمی‌کند؟ کسی که لاابالی و بی‌دین است. وقتی دارالفنون با سبک جدید آموزشی به ایران آمد، علمای ما گفتند، بچه‌هایان را به آنجا نفرستید، چون بی‌دین می‌شوند. چه کسانی آنجا نرفتند؟ بچه‌های متدینها! چه کسانی رفتند؟ بی‌دینها! لذا نسل اولی که در ایران تربیت شدند، بی‌دینها بودند. پدر من که این مدارس را شروع کردند، مخالفت‌های سنگینی با ایشان شد که شرحش مفصل است. بسیاری از متدینین نفس راحتی کشیدند و دیدند مجالی پیدا شده که بچه‌هایشان درس بخوانند و در عین حال متدین باشند، لذا در فوت پدر ما در سال ۶۴ که خیلی‌ها همسمن من بودند، جلو آمدند و گفتند، «خدا بدتر را رحمت کند. اگر او نبود، من مهندس نمی‌شدم. دکتر نمی‌شدم.» این جنبه‌های منفی متأسفانه همیشه در مقابل هر فکر نویی هست، چون ما یک سازمانی هم نداریم که قبلاً تدبیری بیندیشد یا مقدماتی بچیند که این فکر نورانی جایبندازد و معمولاً نسل قدیم در مقابل این افکار جدید، موضع منفی می‌گیرد و طبعاً این جنبه‌های منفی به عنوان و در اشکال مختلف، بروز می‌کنند و طبیعی هم هست.

با توجه به مخالفت‌هایی که شما به گوشه‌هایی از آنها اشاره کردید، مرجعیت آقای صدر چقدر مورد استقبال قرار گرفت؟ چون ایشان با تفکر نسل نوی عراق، همراهی می‌کرد و با توجه به تشکیلی که ایجاد کرده بود، طبعاً خیلی بر آنها تأثیر گذاشته بود. از شهرها و گوشه کناره‌ها هم افرادی نزد ایشان می‌آمدند که بیشتر دانشجویان جوان بودند. افراد قدیمی، کمتر به سراغ ایشان می‌آمدند، چون قبلاً مرجع خود را پیدا کرده و با توجه به شرایطی که انتخاب مرجع دارد به کسانی که اعلمیت آنها



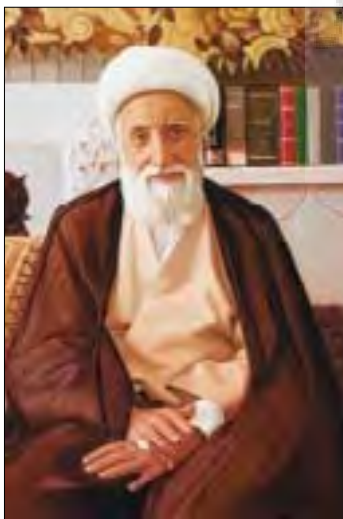
**خیلی عواطف ظریف و زیبایی داشتند. مثلاً گهگاهی، موقع درس وقتی به بابی می‌رسیدند که درباره فضائل اهل بیت بود، اشک‌هایشان می‌ریخت، یعنی این قدر عواطفشان زنده بود. به شاگردانشان علاقه داشتند و بسیار با آنها مانوس بودند.**

تثبیت شده بود. از جمله آقای خونی، آقای شاهرودی، آقای حکیم، آقای اصطهباناتی و دیگران مراجعه کرده بودند و رجوعشان به مرجع جدید، هم دشوار بود و هم از نظر شرعی، چندان کار ساده‌ای نیست و باید شرایطی را مراعات کرد، ولی نسل جدید طبعاً این شرایط برایش وجود ندارد و می‌تواند با آزادی، مرجع خود را انتخاب کند و مانعی برای او نیست. معمولاً نسل نو با ایشان ارتباط بیشتری داشت. شهید صدر از نظر نوع نگرش و اعتقاد به دخالت در امور سیاسی، گرایش زیادی به امام (ره) داشتند. شما از رابطه این دو نفر چه خاطراتی دارید؟

اولاً من در سال ۴۸ به ایران آمدم و چون در مسئله‌ای با بعضیها درگیری پیدا کرده بودم، ایشان به من نامه نوشت که نیا که تو را دستگیر می‌کنند و من دیگر نرفتم. ایشان در سال ۵۹ شهید شدند. من مدت یازده سال از محضر ایشان دور بودم و فقط با ایشان مکاتبه داشتم که نامه‌ها همه خدمت آقای اشکوری هست، لهدا در آنجا حضوری نداشتم. طبعاً ایشان قلباً به حضرت امام (ره) علاقه‌مند بودند. یکی از ویژگیهای آقای صدر، عواطف ایشان بود. عواطف بسیار ظریفی داشتند. من با اکثر مراجع قم و نجف در تماس بوده‌ام و این نوع عواطف ظریف را معمولاً در آنها ندیده‌ام. خیلی عواطف ظریف و زیبایی داشتند. مثلاً گهگاهی، موقع درس وقتی به بابی می‌رسیدند که درباره فضائل اهل بیت بود، اشک‌هایشان می‌ریخت، یعنی این قدر عواطفشان زنده بود. به شاگردانشان علاقه داشتند و بسیار با آنها مانوس بودند. به امام خیلی احترام می‌گذاشتند، خیلی ایشان را بزرگ و همفکر خود می‌دیدند. شاید چون شاگرد آقای خوبی بودند و در محضر ایشان، رعایت حد و حدود را نسبت به بزرگ‌ترها و اساتید و پیشکسوتان یاد گرفته بودند و لذا محبت خود نسبت به امام را تا مدتی چندان آشکار نمی‌کردند، اما قلباً و ضمیرانه، ایشان و راه ایشان را قبول داشتند.

از رابطه مرحوم صدر و مرحوم آقای خونی چه خاطره‌ای را به یاد دارید؟

همیشه وقتی که از ایشان نقل قول می‌کردند از تعبیر «سیدنا الاستاد» استفاده می‌کردند. بسیار با احترام از ایشان یاد می‌کردند. متأسفانه این نکته‌ای که عرض می‌کنم در میان طلبه‌ها ضعیف شده. واقعاً رابطه‌ای که بین استاد و شاگرد در عالم طلبگی هست، ادا در هیچ جا نیست. به عنوان نمونه، استادمان مرحوم آیت‌الله کویکلی که از مراجع قم بودند و یک سال و نیم پیش فوت کردند و من کفایه را در نجف در خدمت



مرحوم حاجت الاسلام و المسلمین شیخ عباسعلی اسلمی



همین مسئله را آقای موسی صدر با من داشت. وقتی جنگ لبنان شروع شد، اخوی را فرستادم لبنان تا به دفتر من در آنجا رسیدگی کند. قبل از انقلاب و دوره شاه بود و آقا موسی صدر کسی را نداشت که با ایشان مساعدت کند. ایشان نامه‌ای را به دست برادرم داد تا برای من بیاورد. یک نامه برای ملت ایران و یک نامه هم برای من و اخویم، محمد آقا که در حال حاضر از طرف مقام معظم رهبری به نیویورک رفته است، نوشته بودند که تو نماینده ما هستی و وجوهات دریافتی مردم را در اختیار مسائل جنگ قرار بده. زمان شاه بود و کسی در این باب همکاری چندانی نکرد، اما نامه‌ای را که خطاب به ملت ایران نوشته بودند، از روی آن تعداد زیادی کپی گرفتم و برای شخصیت‌های مختلف فرستادم. شهید صدر هم این گونه مسائل را با ما مطرح می‌کردند، نامه می‌نوشتند، وکالت می‌دادند. به من وکالت تام داده بودند.

**در امور حسبیه؟**

در همه امور. تعدادی از آثار ایشان را چاپ کردیم.

**استقبال چطور بود؟**

خوب بود.

**در چه سالی؟**

سالهای قبل از انقلاب. سالهای ۵۰ تا ۵۷. من انتشارات داشتم و در جاهای دیگر هم دستی داشتم و توانستم کتابهای ایشان را چاپ کنم. بعضیها را هم ترجمه کردیم و دادیم دیگران چاپ کردند، یعنی با نظارت ما این کار را کردند، مثل فلسفه ما. جزواتشان را خودمان چاپ کردیم، مخصوصاً بعد از انقلاب که عنوان شهید رابع را بنده برای ایشان گذاشتم. قاضی نورالله شوشتری شهید ثالث بودند و ایشان شهید رابع، چون فقیه بودند، جامع شرایط بودند و این عنوان برایشان مناسب بود.

**دیگران هم از این عنوان استفاده کردند.**

بله، دیده‌ام که این کار را کرده‌اند. به هر حال اصرار ایشان این بود که کتابهایشان سریعاً ترجمه و منتشر شوند و چیز دیگری از ما نمی‌خواستند.

**یعنی این حد نامه که برای شما نوشتند، تنها برای ترجمه آثار ایشان بود؟**

بله، اتفاقاً شما به شکل تلویحی سؤال خوبی پرسیدید. ایشان به خاطر خلوصی که داشت تنها می‌خواست از طریق انتشار آثارش در ایران خدمتی به تثبیت اندیشه دینی و مبارزه با انحرافات کرده باشد، چون احساس می‌کرد در ایران اتفاقات فرهنگی و سیاسی مهمی در راه است و لاجرم باید زمینه‌های آن آماده شود. ما در طول مدت عمر، به ویژه در مقطعی که پدرم در قید حیات بودند، خیلی موارد داشتیم که عده‌ای برای بهره‌گیری از امکاناتی که در اختیار ما بود، می‌آمدند و در مجموع هم هدفشان تحقق اهداف شخصی خودشان بود، اما شهادت می‌دهم که ایشان در این مدت طولانی معاشرت و بعد هم مقطعی که ما در ایران بودیم، در تمامی تماسها و مکاتبات، چیزی جز خدمت به بسط اندیشه اسلامی و تقویت فرهنگ دینی جامعه در نظر نداشت. اینکه گریه از فکر عده‌ای از جوانان گشوده شود و شبیه‌ای آنان را تحت تاثیر قرار ندهد، بهترین مژده برای ایشان بود.

**به عنوان آخرین سؤال، آیا شما تصمیم دارید بخش انتشارات، به ویژه انتشارات فرامرزی و خارجی بنیاد بعثت را فعال کنید؟**

البته الان هم در حوزه فارسی انتشاراتی داریم، اما برای انتشار کتب به زبانهای دیگر نیاز به امکانات بیشتری داریم که امیدواریم به زودی فراهم شود. ما در سالهای اولیه انقلاب، بسیاری از کتب شهید مطهری و شهید صدر و بسیاری از متفکرین اسلامی را منتشر کردیم که در خارج کشور با تازب بسیار مثبتی داشت. من معتقدم به رغم اینکه دولت می‌تواند در این زمینه نقش خوبی داشته باشد، اما باید بنیادها و موسسات خصوصی را هم به کمک بگیرد. این نهادها می‌توانند کمک بسیار زیادی بکنند. امیدوارم به این مسئله توجه جدی شود.



می‌گذارند که از نظر کیفیت غذای خوبی است، ولی شکل و شمایل و رنگ و لعاب چندانی ندارد. ایرانیها یک ذوقهایی را در نظر دارند که مخصوص خودشان است. در این اواخر یک بار هم مرحوم آقای سید محمد باقر حکیم را اینجا دعوت کردم، با گروه خودشان که ده بیست نفری می‌شدند؛ آمدند. آنجا هم وقتی سفره را انداختیم، ایشان گفتند، «اول بگذار سفره را تماشا کنیم و بعد، غذا بخورم». البته باید بگویم من زیاد در حرکت‌های اجتماعی و سیاسی شهید صدر شرکت نداشتم و بیشتر همان درس را می‌رفتم.

**به هر حال به ایران که آمدید، بیشترین تعداد نامه را از شهید صدر دریافت کردید؟ چه چیزی باعث شد که ایشان به شما بیش از دیگران نامه بنویسند؟**

اولاً که به من اظهار محبت خوبی داشتند و خدمتشان که می‌رسیدم، مثل فرزندشان با من رفتار می‌کردند. اینجا هم که آمدم، صاحب نفوذ بودم و اکثر ما را می‌شناختند. اکثر شاگردان دیگر ایشان، ایران نبودند و طبعاً چون پدرم زنده بودند و در همه ایران هم مدرسه داشتیم و روابط گسترده‌ای با افراد داشتیم، بهتر می‌توانستیم با ایشان همراهی کنیم. شهید صدر فرمودند کل کتابهایشان در ایران، نباید بدون نظر من ترجمه شوند که من به ایشان گفتم که در ایران، چنین قانونی حاکم نیست و کسی به حرف من گوش نمی‌دهد. اتفاقاً

ایشان خواندم؛ انسان بسیار ظریف طبعی بود، منتهی در موضوعات سیاسی، موقعی که در قم بودند، بی‌توجهی‌هایی می‌کردند. در نجف هم که بودند، گاهی انتقاداتی می‌کردند. آدم اهل غرض نبودند. فهم ایشان از مسائل سیاسی این‌گونه بود. بسیار اهل معرفت بودند. مثلاً وقتی به منزلشان می‌رفتم، با اینکه استاد ما بودند، کفشهای ما را جفت می‌کردند، مقابل ما دو زانو می‌نشستند. موقعی که بیرون می‌آمدیم، چون مستحب است که باید مهمان را بدرقه کرد، حتماً می‌آمدند بیرون و هفت هشت قدم پشت سر ما می‌آمدند و بعد برمی‌گشتند داخل خانه. ناراحتی سینوس هم داشتند و هر چه ما اصرار می‌کردیم که برگردند، قبول نمی‌کردند. رابطه شاگرد و استادی این طوری است، یعنی واقعاً طلبه در مقابل استادش خضوع دارد، نه خضوع از سر ریا. چطور اگر انسان مقابل امامش برسد، خضوع دارد، در مقابل استاد هم همین‌طور است. طبعاً در چنین فضایی، اگر طلبه با استادش اختلاف نظر هم داشته باشد، آن را بروز نمی‌کند و لذا آقای صدر هم از استادشان، آقای خوبی با کمال احترام یاد می‌کردند.

**از خاطرات شخصی خود با شهید صدر شمه‌ای را نقل کنید.**

گاهی خصوصی خدمتشان می‌رسیدم و سؤالاتی را که داشتم با ایشان مطرح می‌کردم. کجگاه با شاگردانشان به کوفه می‌رفتند و ما همراهشان بودیم. من مدتی در ایران بودم و نتوانستم در درس ایشان حضور پیدا کنم. شهید صدر به آقای سید کاظم حائری دستور دادند که این دوره را با من بگذرانند. معمولاً روزهای تعطیل با هم به کوفه می‌رفتم، بلم سوار می‌شدیم و به آن سوی شهر که فقط باغ بود می‌رفتم. جای بسیار خوبی بود و آقای حائری نوشته‌هایشان را می‌آوردند و با هم مرور و تمرین می‌کردیم. یاد هست یک شب شهید صدر و تمام شاگردان درجه یکشان، یعنی آقای شاهرودی، آقای حکیم، آقای حائری، آقای سید عبدالغنی اردبیلی، آقای برهانی و خلاصه هفت هشت ده نفری را دعوت کرده بودم. تابستان بود و سفره را روی پشت‌بام منزل پهن کردیم. خانم واقعاً حمت کشیده و غذاهای بسیار خوشگوار و خوش آب و رنگی را تدارک دیده بودند. مرحوم صدر فرمودند، «این سوری که تو به ما دادی، هر چه سور را که تا به حال خورده بودیم، از یادمان برد. معلوم هم نیست در آینده، چنین چیزی گیرمان بیاید.» خانم در این غذاها کیفیتهای خاص ایرانی را در نظر گرفته بودند. عربها معمولاً یک گوسفند بریان وسط سفره

